

کسی بد و با رسول صلی الله علیه و سلم نماز گذارد و رجزی خواند منین  
آن طلب نصرت از برای نبی کعب رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که  
لیک لیکن پس از مدتی بیرون آمد و در زوهار زول فرمود نظر  
کرد دید که ابری برآمد فرمود که این از برای نصرت نبی کعب برآمده  
است **و از آن بجمله آنست** که ابن مسعود رضی الله عنه گفته است که  
در شبی رفیقیم با رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که کیست که وقت  
نماز را نگاه دارد من گفتیم که من نگاه دارم فرمود که در خواب  
خواهی شد باز فرمود که کیست که وقت را نگاه دارد باز گفتیم که من  
پس زمام ناته رسول صلی الله علیه و سلم و زمام ناته خود را  
که تقیم در آخر شب چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده بود در  
شدم بیدار نشدم بکرا جز ارت آفتاب چون بیدار شدم ناته خود را  
دیدم که نزدیک بود ناته رسول صلی الله علیه و سلم غایب بود دردی  
فرمود که چینی برو و اشارت بجای نبی کرد آن مرد در وقت ناته را  
یاقت زمام وی بر شاخ درختی سجده زمام ویرا بکشد و آورد  
بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم وضو ساخت و قوم و صواخند  
پس فرمود تا بلال از آن کنت و سنت بجز کند از بعد از آن آنست  
کرد و جماعت گذاردند چون سلام داد فرمود که اگر غذای تعالی  
خواستی شما را در خواب نماندی لیکن خواست که تعالی باشد بر آنرا که  
بعد از شما باشد هر کس که در خواب نماند یا فراموش کند باید که چنین کند

و از آنجمله

**و از آنجمله آنست** که قاده بن النعمان رضی الله عنه فرموده است  
که شبی سخت تاریک که بارانی عظیم می آمد غیبت شدم و نماز حقن را  
با رسول صلی الله علیه و سلم گزاردم چون از نماز بازگشت او دید  
و با وی سخنی چوب خراب بود که عصابا خفته بود فرمود که ترا چه بوده  
است ای قاده اینجا درین ساعت گفت غیبت شدم حضور این نماز را  
با تو آن شاخ چوب را بمن داد و فرمود که شیطان در خانه تو خلف  
تو شده است بر اهل تو این چوب را ببر و در در و شانی آن خانه  
رو شیطان را در زانوید هر دو حواسی یافت ویرا این چوب بزنی  
از مسجد بیرون رفتم آن چوب همچون شمع رو شانی می داد چون  
بخانه رسیدم اهل بیت در خواب شده بودند زانوید خانه نظر  
کردم دیدم که شیطان بصورت خارشپتی در زانوید خانه است  
بآن چوب و میرای زدم که بیرون رفت **و از آن جمله آنست**  
که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که رسول صلی الله علیه و سلم بسوی  
بایرون آمد و ابری برآمده بود که ما آن طبع باران می دانستیم فرمود  
که فرشته که این ابر را می راند حالی بر من فرود آمده بود بر من سلام  
کرد و گفت که این را ببلان وادی از زمین می رانم بعد از آن مجلی  
شتر سواران از آن جانب آمدند از ایشان حال آن ابر را پرسیدیم گفتند  
و طمان روز باران بارید اینجا **و از آنجمله آنست** که روی ابو  
جدع نام برزی از اهل مکه شقیقه شد و بروی قدرت یافت با زارت